

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

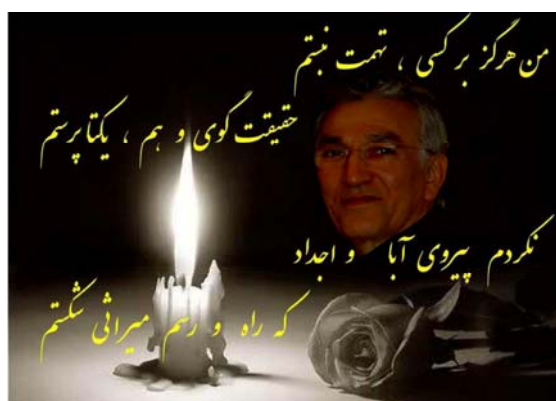
afgazad@gmail.com

Literary-Cutural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۸ مارچ ۲۰۱۹



## سنگ تقدیر

نَخَلَد در دل غم‌دیده ما خار کسی  
فارغ از پرده اسرارم و از سِر، فاقد  
سَر دیوار پریدن، نبود در خور ما  
بی اجازه ننهادیم به جایی قدمی  
عُمَر ما صرف شدی در پی دلداری خلق  
گرد نا کامی ایام ز رخسار رقیب  
سنگ تقدیر خمیر کرده ام از ناخلفان  
ما که در قالب اشعار به تسخیر دلیم  
سارق دل لقب از مهد حسادت آمد  
یوسف مصرم و بازار زلیخاست به جوش  
گرچه افتاده به چاه حسد و کینه و بغض  
کس نداند که چه ها میکندا دست قضا  
دست تقدیر، بالاخر ز کجا برد کجا  
"نعمتا" دست قدر دامن تقدیر گرفت

تار ما را بُرد، تیغ و نه تلوار کسی  
خَم به ابرو نزنم از گپ و گفتار کسی  
دزد شبگرد نهد پا، سَر دیوار کسی  
به دل و نه به خیال و نه به افکار کسی  
بهر دلداری خود می نشدم یار کسی  
آنقدر چیده که تا خود شده ام زار کسی  
سوختم بس به تنور غم بسیار کسی  
هرگز ترسی نه از باور و انکار کسی  
آنکه خود قاتل احساس و علمدار کسی  
عالمی بی خبر از نرخ و خریدار کسی  
گرگ، بدنام شد از پیرهن پار کسی  
تا به جولان، قلم و واژه به پرکار کسی  
عالمی بی خبر از رونق بازار کسی  
قسمت ما ز قضا، بسته سَر دار کسی

# سنگ تقدیر

نَخَدِ دل غمیدۀ ماحِ کس  
 فارغ از پرده اسرارم و از سر، فاقد  
 سر دیوار پریدن، نبود در خور ما  
 بی اجازه نتخادیم به جایی قدمی  
 عمر ما صرف شدی در پی دلداری خلق  
 کرد ناکامی ایام ز رخسار رقیب  
 سنگ تقدیر خمیر کرده ام از ناخلفان  
 ماکه در قالب اشعار به تخمیر دلیم  
 سارقِ دل لقب از مہدِ حیات آمد  
 یوسف مصرم و بازارِ زلیخاست به جوش  
 گرچه افتاده به چاهِ حسد و کینه و بغض  
 کس نداند که چه ما میکنند دستِ قضا  
 دست تقدیر، بلاخس ز کجا برد کجا  
 «نعمتا» دستِ قدر دامن تقدیر گرفت

تار مارا نبُرد، تیغ و نه تلوار کسی  
 خم به ابرو نزنم از کپ و گفتار کسی  
 دزد شکرد نهد پا، سر دیوار کسی  
 به دل و نه به خیال و نه به افکار کسی  
 بصرِ دلداری خود می نشدم یار کسی  
 آنقدر چیده که تا خود شده ام زار کسی  
 سو ختم بس به تور غم بسیار کسی  
 هرگز م ترسی نه از باور و انکار کسی  
 آنکه خود قاتلِ احساس و علمدار کسی  
 عالمی بی خبر از نرخ و خسریدار کسی  
 کرک، بد نام شد از پیرهنِ پار کسی  
 تا به جولان، قلم و واژه به پرکار کسی  
 عالمی بی خبر از رونق بازار کسی  
 قیمتِ ما ز قضا، بسته سری دار کسی

